



نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت و آموزش پزشکی نوین در ایران

پدیدآورده (ها) : سالاری، حسن

تاریخ :: تاریخ علم :: پاییز و زمستان 1393 - شماره 17 (علمی-پژوهشی/ISC)

از 241 تا 271

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1264766>

دانلود شده توسط : احسان رمضانی

تاریخ دانلود : 01/07/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

تاریخ علم، دوره ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۲۴۱-۲۷۱

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت و آموزش پزشکی نوین در ایران

حسن سالاری

مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

salari25ir@gmail.com

(دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۳۰، پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۱)

چکیده

دکتر امیراعلم (۱۲۵۵-۱۳۴۰ش)، از دانش‌آموختگان مدرسه پزشکی لیون فرانسه، بیش از ۵۵ سال برای پیشرفت بهداشت و آموزش پزشکی نوین در ایران کوشید. او استاد تشریح (کالبدشناسی) در دارالفنون و سپس دانشگاه تهران، عضو مجلس حفظ الصحة و از بنیان‌گذاران سازمان‌های بهداشتی نوین در ایران بود. او بنیان‌گذار بیمارستان احمدیه، بنیان‌گذار نخستین درمانگاه ویژه زنان (مریضخانه نسوان که بعدها بیمارستان امیراعلم نامیده شد) و بنیان‌گذار شیر و خورشید سرخ بود و دارالشفای حضرتی خراسان به کوشش او بازسازی شد. امیراعلم به عنوان نماینده مجلس شورای ملی در تصویب قانون آبله‌کوبی رایگان و قانون طبابت نقش داشت. به درخواست رسمی او، که ریاست مجلس حفظ الصحة را داشت، تولید واکسن آبله در انستیتو پاستور ایران آغاز شد. او با همکاری چند نفر از استادان دانشکده پزشکی کتاب کالبدشناسی توصیفی را نوشت. او عضو پیوسته فرهنگستان ایران بود و در پیشنهاد و تصویب برابرنهادهای مناسب فارسی برای بسیاری از واژه‌های پزشکی نقش داشت.

کلیدواژه‌ها: امیراعلم، انستیتو پاستور، مجلس حفظ الصحة، دارالفنون، دانشکده پزشکی، شیر و خورشید سرخ، قانون طبابت، قانون مایه‌کوبی آبله.

مقدمه

بهداشت در ایران در دوره قاجار وضعیت نابه‌سامانی داشت. بیماری‌های واگیر مانند طاعون، وبا، آبله، حصبه و دیفتری در کنار قحطی‌های چندباره، جان بسیاری از مردم را می‌گرفت. فقط در مرداد ۱۲۲۵ ش/۱۸۴۶ م وبا در تهران بیش از ۱۲/۰۰۰ نفر (حدود یک چهارم جمعیت پایتخت) را به کام مرگ کشاند (الگود، ص ۵۵). این وضعیت حتی پس از گشایش دارالفنون در ۱۲۳۰ ش/۱۲۶۸ ق/۱۸۵۱ م و آموزش پزشکی نوین در ایران، همچنان ادامه داشت. در ۱۲۴۱ ش/۱۸۶۲ م همه‌گیری وبا در مشهد آغاز شد و روزانه ۱۰۰ تا ۱۲۰ نفر را به کام مرگ کشاند. در ۱۲۴۸ ش/۱۸۶۹ م وبا در اصفهان بروز کرد و تا شیراز گسترش یافت و پس از کشتار ۲/۰۰۰ نفر در شیراز تا خلیج فارس پیش رفت (همان، ص ۵۶۸-۵۶۹). قحطی ۱۲۵۰ ش/۱۸۷۱ م با شیوع وبا و حصبه همراه بود و در ۱۲۵۵ ش/۱۸۷۶ م شیوع دیفتری در تهران دیده شد. در ۱۲۵۶ ش/۱۸۷۷ م طاعون در شوشتر با کشتار ۱/۸۰۰ نفر همراه بود (همان، ص ۵۷۰-۵۷۲). حتی در ۱۲۷۸ ش/۱۸۹۹ م (حدود نیم قرن پس از بنیان‌گذاری دارالفنون) بیماری‌های واگیری از گرفتاری‌های اصلی مردم ایران بود (همان، ص ۵۷۷).

اما سال ۱۲۸۹ ش/۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ بهداشت ایران دانست. در این سال نمایندگان دوره دوم مجلس شورای ملی به پیشنهاد دکتر امیراعلم تصویب کردند که از مالیات انتقال پیکر مردگان به زیارتگاه‌های عراق، تومانی یک قران در اختیار مجلس حفظ‌الصحه دولتی قرار گیرد تا برای بهبود بهداشت، به‌ویژه گسترش آبله‌کوبی رایگان، هزینه شود (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۱۷۲). مجلس حفظ‌الصحه را دکتر تولوزان فرانسوی، که پژوهشگر برجسته‌ای در زمینه بیماری‌های واگیر بود، در ۱۲۴۷ ش/۱۲۸۵ ق/۱۸۶۸ م برای تصمیم‌گیری در باره وضعیت بهداشت ایران بنیان نهاد (روزنامه ملتی، شماره ۲۱). او و شاگردانش کوشش‌هایی برای واکسیناسیون و ساخت قرنطینه و آگاهی‌بخشی به مردم در باره بیماری‌های واگیر انجام دادند. با این همه، چون مجلس حفظ‌الصحه بودجه مشخصی نداشت، اغلب برنامه‌های آن به خوبی پیش نمی‌رفت و گاه نشست‌های مجلس به مدت طولانی برگزار نمی‌شد (الگود، ص ۵۷۱-۵۷۲). بیش از چهل سال گذشت تا این مجلس جایگاهی در دولت پیدا کرد و بودجه‌ای برای آن در نظر گرفتند.

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت.../۲۴۳

سریل الگود، پزشک سفارت انگلستان و پژوهشگر تاریخ پزشکی ایران، تعریف بودجه برای مجلس حفظالصحة را رویداد مهمی در تاریخ این شورا می‌داند. او سال این رویداد را ۱۹۱۱ م ثبت کرده که سال اجرایی شدن قانون آبله‌کوبی است. او در این باره می‌نویسد:

سال ۱۹۱۱ سال مهمی در تاریخ شورا محسوب می‌شود، زیرا در آن سال برای نخستین بار شورا برای اقدامات مربوط به صحت عمومی دارای بودجه مخصوص به خود گردید و دیگر از صورت یک هیأت خشک و خالی مشورتی بیرون آمد (ص ۵۸۵).

به گزارش او در چهار ماه پایان این سال حدود ۱۵/۰۰۰ نفر از مردم تهران و روستاهای اطراف برای واکسیناسیون رایگان مراجعه کردند (ص ۵۸۶). الگود به تصویب قانون طبابت در همان سال (۱۲۹۰ ش/۱۳۲۹ ق/۱۹۱۱ م) اشاره می‌کند (ص ۵۸۹) که این قانون نیز به کوشش دکتر امیراعلم و همکارانش (مانند دکتر علی‌خان پرتو) به تصویب رسید و بر پایه آن فقط پزشکان و دندان‌پزشکان دارای مجوز از وزارت معارف می‌توانستند به درمان مردم بپردازند و در دستگاه‌های دولتی استخدام شوند (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۲۵۳).

سرانجام با گذشت نیم قرن از بنیان‌گذاری دارالفنون (نخستین دانشگاه نوین ایران که بعدها هسته اصلی دانشگاه تهران شد) نسلی در ایران پدید آمد که دید آنها با دید پدرانشان متفاوت بود. این نسل برای افزایش آگاهی مردم کوشید، در جنبش مشروطه نقش‌آفرین شد و مجلس شورای ملی را بنیان نهاد که یکی از میوه‌های شیرین آن آغاز سامان‌بخشی به وضعیت بهداشت ایران بود. این مقاله با مطالعه موردی، بررسی کارنامه دکتر امیراعلم به عنوان یکی از پیشگامان این نسل تحول‌آفرین، نگاهی به چگونگی پی‌ریزی سازمان‌های بهداشتی و آموزش پزشکی نوین در ایران و نقش آنها در بهبود وضعیت بهداشت ایران خواهد داشت. افزون بر این، به برخی تنگناها و مخالفت‌های اجتماعی که از سرعت این دگرگونی می‌کاست و به چگونگی برخورد مورد مطالعه، دکتر امیراعلم، با این دشواری‌ها اشاره می‌شود. این مقاله از نقش مجلس شورای ملی، برخی از پزشکان خارجی و پزشکان ایرانی که با دکتر امیراعلم همراهی کردند و نقش برخی از نیکوکاران در پی‌ریزی درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها نیز سخن خواهد گفت.

از تهران تا همایش بین‌المللی پاریس

امیرخان امیراعلم فرزند علی‌اکبر خان عاشوری قزوینی، کارگزار ایران در بغداد و شامات، بود. او در ۱۲۵۵ش/۱۸۷۶م در جریان مأموریت پدرش در شهر ترابوزان ترکیه چشم به جهان گشود. امیراعلم آموزش‌های آغازین را در تهران، ترکیه و سوریه گذراند. سپس فراگیری پزشکی را در مدرسه پزشکی فرانسوی در لبنان آغاز کرد، اما پیش از پایان دوره به دلیل مرگ پدرش ناچار شد به تهران بازگردد. در آن زمان، مظفرالدین شاه به فرانسه سفر کرده بود. شاه از پاریس به مشیرالدوله، وزیر خارجه، پیام داد که شماری از جوانان درس‌خوان را برای فراگیری دانش نوین به اروپا بفرستد. چون وزیر خارجه از دوستان پدر امیراعلم بود، از او خواست برای سفر به فرانسه آماده شود. سرانجام، امیراعلم در ۱۹۰۰م (۱۲۷۹ش/۱۳۱۷ق) به مدرسه نظامی پزشکی در شهر لیون راه یافت. او در پایان ۱۹۰۴م دانشنامه دکتری خود را دریافت کرد. او حدود دو سال با درجه سروانی در «دارالمعلمین نظامی طبّی وال‌دوگراس» در پاریس و درمانگاه‌های نظامی و غیرنظامی فرانسه به درمان بیماران پرداخت (امیراعلم، ص ۲-۴؛ راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۸؛ یغمایی، ص ۲۸۵).

در سپتامبر ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق/۱۲۸۲ش که امیراعلم برای دفاع از پایان‌نامه دوره دکتری آماده می‌شد، دولت ایران به پیشنهاد دولت فرانسه از امیراعلم خواست در یازدهمین همایش بین‌المللی بهداشت در پاریس شرکت کند (تشید، ص ۱۷). چنان‌که کازوت، معاون وزیر خارجه فرانسه، به امیراعلم گفته بود، دولت ایران می‌خواست دکتر پیانوتی، پزشک یونانی سفارت ایران در استانبول یا دکتر شنایدر، پزشک فرانسوی شاه ایران، را به این همایش بفرستد، اما با مخالفت دولت فرانسه روبه‌رو شد. در عوض دولت فرانسه پیشنهاد کرد که دولت ایران می‌تواند دانشجویی را که سه سال پیش برای تکمیل تحصیل به مدرسه طبّی نظامی لیون فرستاده بود، انتخاب کند. (همان، ص ۲۲) به نظر می‌رسد که دولت فرانسه از مدتی پیش و با هدفی مشخص برای انتخاب امیراعلم برنامه‌ریزی کرده بود. این انتخاب به آگاهی رئیس جمهور فرانسه نیز رسیده بود، چنان‌که امیل لویه، رئیس جمهور وقت فرانسه، هنگام دیدار با نمایندگان دولت‌های مختلف پیش از آغاز همایش به امیراعلم گفته بود: «بیا دوست من، شما را می‌شناسم. شاگرد مدرسه طبّی نظامی ما هستید.» (همان‌جا)

دولت فرانسه از انتخاب امیراعلم به عنوان نماینده ایران چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ از ۱۸۹۶م که طاعون خیارکی در هندوستان گسترش یافت، دولت انگلستان به‌طور خاص به ساخت قرنطینه در منطقه خلیج فارس، توجه می‌کرد (الگود، ص ۵۷۶). حضور انگلیسی‌ها در خلیج فارس انگیزه رقابت کشورهای دیگر از جمله، روس‌ها، عثمانی و فرانسه را با آنها در این منطقه افزایش داده بود. چنان‌که کازوت، معاون وزیر خارجه فرانسه، به امیراعلم گفته بود: انگلیسی‌ها کشتی‌های تجاری کشورهای دیگر را به هر بهانه‌ای معطل می‌کردند و سبب افزایش نسبی هزینه‌های آنها می‌شدند. دولت فرانسه می‌کوشید تا اداره قرنطینه‌های بندرهای ایران به دولت ایران واگذار شود، اما انگلستان و عثمانی خواهان آن بودند که اداره این قرنطینه‌ها همچنان در دست آنها باشد. کازوت به امیراعلم هشدار داده بود که در دو همایش پیشین، به‌ویژه همایش ونیز (۱۸۹۷م) نمایندگان ایران قیومیت انگلیس را در زمینه بهداشت خلیج فارس پذیرفته‌اند و اگر او نتواند از حق ایران برای رفع قیومیت دفاع کند، دولت فرانسه روابط بازرگانی خود با ایران را قطع خواهد کرد (تشید، ص ۲۴).

امیراعلم به سبب دوری بسیار از میهن از اوضاع بهداشتی ایران اطلاع کافی نداشت (همان، ص ۲۳)، اما کوشید با گزارش آمار پزشکان ایرانی آموزش دیده در دانشگاه‌های اروپا از توانایی ایرانیان برای اداره قرنطینه‌ها دفاع کند. او گفت که دولت ایران به سبب کمبود پزشکان آموزش دیده نتوانست در مهار همه‌گیری‌های ۱۸۹۴م و ۱۸۹۶م نقشی مثبت داشته باشد، اما اکنون اوضاع تغییر کرده است و در سال‌های اخیر ایرانیان بسیاری برای فراگیری دانش روز پزشکی به خارج رفته‌اند. برای مثال، در ۱۹۰۰م بیست نفر به فرمان مظفرالدین شاه به اروپا فرستاده شده‌اند. سپس در ۱۹۰۱م پنج نفر دیگر، در ۱۹۰۲م سه نفر دیگر و در ۱۹۰۳م دو نفر دیگر اعزام شده‌اند. در این سال‌ها، شماری نیز به هزینه خود برای ادامه تحصیل به اروپا سفر کرده‌اند و شمار پزشکان خارجی که در استخدام دولت ایران هستند نیز افزایش یافته است (همان، ص ۲۸-۳۰). در آن نشست نماینده ترکیه در مخالفت با امیراعلم سخن گفت، اما امیراعلم به انتقادهای او پاسخ داد و سرانجام چنان‌که امیراعلم گفته است بندر بوشهر به عنوان بندر صحی رسمی ایران شناخته شد (همان، ص ۳۱-۳۳).

الگود به کشمکش انگلستان، فرانسه و ایران بر سر قرنطینه‌های خلیج فارس اشاره کرده است. او می‌گوید که انگلیسی‌ها از هرگز به عنوان بندر صحی اصلی پشتیبانی

می‌کردند، اما دولت ایران جزیره هنگام را پیشنهاد داده بود. دولت فرانسه از انگلستان خواست که پیشنهاد ایران را بپذیرد، اما انگلستان نمی‌خواست خدمات قرنطینه را به دولت ایران واگذار کند. او می‌گوید که این نخستین گام برای بنیان‌گذاری سازمان قرنطینه ایرانی با مخالفت دولت انگلیس به نتیجه نرسید (ص ۵۷۹-۵۸۰). در سند رسمی انتشار یافته از همایش ۱۹۰۳م فقط از جزیره هرمز و بندر بوشهر یاد شده است و بر پایه آن، ایستگاه‌های بهداشتی خلیج فارس باید در بندر هرمز و بندر دیگری در نزدیکی بصره زیر نظر و با پشتیبانی مالی کمیته بهداشتی بین‌المللی مستقر در قسطنطنیه، خدمت‌رسانی کنند. اما بررسی بهداشتی کشتی‌هایی که برای تخلیه مسافر یا کالا باید به بندرهای ایرانی بروند، می‌تواند در بندر بوشهر انجام شود (تامسون، ص ۱۸). این در حالی است که اداره قرنطینه‌های بوشهر و چند بندر دیگر ایران از چند سال پیش به حکومت انگلیسی هندوستان سپرده شده بود (فلور، ص ۲۷۵).

از آنچه گفته شد ممکن است نتیجه‌گیری شود که همایش ۱۹۰۳م تغییر چندانی در مدیریت قرنطینه‌های مرزی ایران در پی نداشت. اما در مذاکرات پنجمین دوره مجلس شورای ملی در جلسه ۳۳ (پنجشنبه دوازدهم برج سرطان ۱۳۰۳ مطابق بیست و نهم ذی‌قعدة ۱۳۴۲) به سخنرانی امیراعلم در باره تاریخچه مجلس حفظ‌الصحه برمی‌خوریم که در آن به اهمیت کار او در همایش ۱۹۰۳م پاریس اشاره شده است. او می‌گوید که تا آن زمان به سبب نداشتن سازمان صحی رسمی در ایران، کشتی‌هایی که می‌خواستند به مرز ایران بیایند باید به بندرهای بیگانگان می‌رفتند و از پزشکان آنها جواز می‌گرفتند تا حق داشته باشند به بندرهای ایران بیایند! اما پس از آن، صحی دولت ایران به رسمیت شناخته شد و «روی آن جمله که در عهدنامه‌های قدیم ما را از این حق محروم کرده بود قلم زده شد.» دستاورد مهم دیگر این همایش، چنان‌که الگود نیز اذعان دارد، آغاز به کار دوباره مجلس حفظ‌الصحه در ۱۹۰۴م بود (الگود، ص ۵۸۰). اما این بار به نام مجلس حفظ‌الصحه دولتی شناخته شد، زیرا دارای سازمان اداری وابسته به وزارت خارجه بود و با پشتیبانی مشیرالدوله، وزیر خارجه، فعالیت می‌کرد.

مجلس شورای ملی و قانون‌های بهداشتی

در ۱۲۸۵ ش/۱۳۲۴ ق/۱۹۰۶ م که دکتر امیراعلم به میهن بازگشت، مهم‌ترین رویداد تاریخ معاصر ایران که سرنوشت کشور ایران را دگرگون کرد، رخ داد. مظفرالدین شاه با امضای فرمان مشروطه (در ۱۴ جمادی‌الثانی) به خواست نسل نواندیش برای برپایی مجلس شورای ملی تن داد. در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ق/۱۳ مهرماه ۱۲۸۵ ش نخستین دوره این مجلس گشایش یافت و در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ق/۸ دی ۱۲۸۵ ش قانون اساسی ایران به امضای مظفرالدین شاه رسید. چند روز بعد در شماره ۳۱ روزنامه مجلس (۶ ذیحجه ۱۳۲۴ ق/۳۰ دی ۱۲۸۵ ش) اعلان گشایش مطب دکتر امیراعلم را می‌خوانیم که: «همه روزه برای معالجه امراض مختلفه از جراحی و غیره از صبح الی ظهر در کمال مراقبت مشغول می‌باشند و فقرا هم مجاناً معالجه می‌شوند.» امیراعلم در همین سال به پیشنهاد دکتر زرژ و دکتر گاله، دو استاد فرانسوی دارالفنون، به فرمان مظفرالدین شاه برای تدریس تشریح توصیفی (کالبدشناسی) در مدرسه طب دارالفنون انتخاب شده بود و بعد از ظهرها را در آنجا مشغول بود (راهنمای دانشکده، ص ۶۰؛ یغمایی، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ تشید، ص ۶۳).

در همان روزنامه‌ای که اعلان گشایش مطب دکتر امیراعلم در آن چاپ شده است می‌توان سرنخ‌هایی برای رویدادهای ناگوار سال‌های بعد به دست آورد. به گزارش روزنامه مجلس کاغذی از رشت به عنوان آقای سید محمد مجتهد در باره رشديه، بنیان‌گذار دبستان‌های نوین در ایران، نوشته بودند که برای نمایندگان خوانده شد:

میرزا حسن رشديه در قفقاز افساد کرده از آنجا آمد به رشت انجمن سرّی تشکیل کرده و افساد و تفتین کرده که موجب ناامنی و باعث بر هرج و مرج است. مستدعی این که فساد این گونه اشخاص را از سر مسلمانان دور کنند (شماره ۳۱، صفحه ۱).

سرانجام محمدعلی شاه قاجار که پس از مرگ مظفرالدین شاه بر تخت نشسته بود، در ۳۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق به بهانه دورکردن چنین فسادهایی از سر مسلمانان، مجلس نمایندگان ملت ایران را با پشتیبانی روس‌ها به توپ بست. خوشبختانه با ورود مجاهدان به تهران در ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق زمینه برای فعالیت دوباره نواندیشان فراهم شد و در ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ق/۲۳ آبان ۱۲۸۸ ش/۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ م دومین دوره مجلس شورای ملی گشایش یافت (وحیدنیا، ص ۷۹).

دکتر امیرخان امیراعلم به عنوان نماینده مردم تهران به دومین دوره مجلس شورای ملی راه یافت (همان، ص ۸۱). به کوشش او و دیگر پزشکان حاضر در این مجلس نخستین قانون‌های بهداشتی ایران به تصویب نمایندگان مردم ایران رسید. روز پنج‌شنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق/ ۱۲۸۹ ش/ ۱۹۱۰ م گزارش کمیسیون مبتکرات در باره طرح امیرخان خوانده شد که «در اخذ تومانی یک قران از مالیات نواقل برای مخارج حفظ‌الصحه» بود (مذاکرات مجلس، دوره ۲، جلسه ۸۸). در آن زمان برخی از مردم ایران پیکر مردگان خود را برای خاک‌سپاری در زیارتگاه‌های شیعیان به عراق انتقال می‌دادند و امیراعلم پیشنهاد کرده بود یک دهم مالیاتی که از وسایل حمل این پیکرها گرفته می‌شود برای تهیه واکسن آبله و دیفتری هزینه شود. این طرح سرانجام در جلسه ۱۷۲ (سه‌شنبه ۵ ذیقعه ۱۳۲۸ ق) به تصویب نمایندگان مردم رسید و هرچند مبلغ تخصیص یافته بسیار ناچیز بود، این نخستین بودجه برای مجلس حفظ‌الصحه به شمار می‌آید که بعدها هسته اصلی وزارت بهداشت ایران شد.

در جلسه ۲۰۸ (پنج‌شنبه ۹ صفر ۱۳۲۹ ق) مجلس شورای ملی ترجمه نامه دکتر ژرژ، رئیس مجلس حفظ‌الصحه، برای نمایندگان خوانده شد. دکتر ژرژ در این نامه که تاریخ ۷ فوریه ۱۹۱۱ م را بر خود دارد، از نمایندگان مجلس برای تصویب قانون تخصیص «عشر مالیات نواقل به مجلس حفظ‌الصحه» تشکر می‌کند و می‌گوید که بلدیۀ تهران مبلغ ۱۹۶۵ قران به ایشان تحویل داده است که برای تهیه واکسن آبله و سرُم دیفتری (خناق) هزینه شده و به‌زودی شش مرکز آبله‌کوبی مجانی در شش محل در تهران آغاز به کار خواهد کرد. او به نمایندگان مردم یادآور می‌شود که سالانه حدود شصت هزار نفر در ایران به سبب آبله جان می‌بازند و شمار بسیاری نابینا، ناقص‌الخلقه یا بدسima می‌شوند. او از طرف اعضای مجلس حفظ‌الصحه به نمایندگان مجلس شورای ملی می‌گوید که آنها با تعیین مبلغی برای آبله‌کوبی مردم، بالاترین خدمات را به مملکت خود کرده‌اند. این نامه اهمیت کار دکتر امیراعلم را به‌خوبی نشان می‌دهد و چنان‌که گفته شد الگود نیز این کار را نقطه عطفی در تاریخ بهداشت ایران دانسته است.

از دیگر قانون‌های مهمی که در دومین دوره مجلس شورای ملی به تصویب رسید (جلسه ۲۵۳، جمادی‌الآخری ۱۳۲۹ ق/ ۱۲۹۰ ش)، قانون طبابت است. بر پایه این قانون «هیچ‌کس در هیچ نقطه ایران حق طبابت ندارد مگر این‌که از وزارت معارف

اجازه‌نامه طبابت گرفته و به ثبت وزارت داخله رسانده باشد.» امیراعلم در دفاع از این قانون به نمایندگان گفت:

بنده این اطبایی را که بدون علم طبابت می‌کنند آن‌ها را هیچ فرق نمی‌دهم با اشخاصی که قاتل هستند. این به علاوه این‌که قاتل است یک حيله هم می‌کند.

به پیشنهاد دکتر علی‌خان (پرتو اعظم) دندان‌سازی هم مشمول این قانون شد. او یادآور شد که هنوز در ایران مدرسه دندان‌پزشکی وجود ندارد اما همین‌که قانون آن تصویب شود، انگیزه برای ساختن آن نیز فراهم می‌شود. بر پایه قانون طبابت و دندان‌سازی، متقاضیان برای دریافت اجازه از وزارت معارف باید تصدیق مدرسه طب ایران یا یکی از کشورهای خارجه را داشته باشند. کسانی که این مدارک را نداشته باشند و بیش از پنج سال در تهران طبابت کرده باشند باید در کمیسیون ویژه‌ای در وزارت معارف امتحان بدهند.

دکتر امیراعلم در دوره‌های چهارم و پنجم به عنوان نماینده مشهد، در دوره هفتم به عنوان نماینده درگز و در دوره‌های هشتم و نهم به عنوان نماینده شاهرود به مجلس شورای ملی راه یافت. در دوره چهارم در جلسه شانزدهم (یکشنبه، ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۹ ق/ ۲۹ برج اسد ۱۳۰۰ ش) دکتر امیراعلم با اکثریت آرا (۴۲ از ۶۴) و با اختلاف بسیار از نفر دوم (آقای مدرس با ۹ رای) به نیابت ریاست مجلس برگزیده شد. در دوره پنجم در جلسه ۹۵ (سه‌شنبه ۲۴ قوس ۱۳۰۳ ش/ ۱۹ جماد الاولی ۱۳۴۳ ق) بودجه صحیه کل مملکتی ۱۳۶/۳۷۰ تومان به تصویب رسید. در همین دوره در جلسه ۱۸۸ (سه‌شنبه ۲۴ قوس ۱۳۰۳ ش/ ۱۹ جماد الاولی ۱۳۴۳ ق) نمایندگان تصویب کردند که چهار درصد از مبلغ صدور جواز صادرات پوست بره به بودجه صحیه (بهداشت) و معارف (آموزش) افزوده شود. در این جلسه برخی از نمایندگان خواستار این بودند که این مبلغ به طور کامل برای بهداشت هزینه شود، اما آقای تدین در دفاع از هزینه‌کردن بخشی از این مبلغ برای آموزش سخن گفت. در اینجا بخشی از سخنان ایشان که نشان‌دهنده نگاه مردم آن زمان به پزشکی نوین است، می‌آید.

بنده معتقدم به هر اندازه که صحیه طرف توجه است به همان اندازه هم معارف مخصوصاً معارف ابتدایی طرف توجه است، بلکه معارف به عقیده بنده لازم‌تر است. دلایلی دارم که حالا عرض می‌کنم. تا مردم از راه معارف به محسنات صحت و سلامتی و قدرت پی نبردند و حس حفظ‌الصحه در آنها پیدا نشود

فایده ندارد. در همین مملکت اشخاصی هستند که بلکه اکثریت این ملت را تشکیل می‌دهند و معتقدند که اگر یک وقتی تب بکنند گناهاشان اگر بقدر کوهی باشد در اثر آن تب بقدر یک کاه خواهد شد. کسی که این عقیده سخیف را داشته باشد معتقد به حفظ‌الصحه نیست. در همین شهر بود، در موقعی که آبله‌کوبی مجانی دایر شده بود، عده زیادی از مردم استنکاف می‌کردند، از این‌که بروند اطفالشان را آبله بکوبند. بنده خودم در مدرسه تدین با یک زحمت زیادی اولیاء اطفال را حاضر می‌کردیم که حاضر بشوند بچه‌هاشان را آبله بکوبند و می‌گفتند خیر ما راضی نمی‌شویم. برای این‌که می‌خواهند بچه‌های ما را داغ کنند که اگر یک روزی بخواهند سربازگیری کنند اینها نشان داشته باشند. این است درجه معلومات!»

از دارالفنون تا مدرسه طب

دارالفنون نخستین آموزشگاه عالی نوین ایران بود که به کوشش امیرکبیر، صدراعظم ایران در دوره ناصرالدین شاه، بنیان‌گذاری شد. او در ۱۲۶۶ق/۱۲۲۹ش/۱۸۵۰م از میرزا داوود خان، مترجم دولت ایران، خواست به شهر وین برود و چند استاد اتریشی را برای تدریس دانش نوین به ایران دعوت کند. در ۱۲۶۸ق/۱۲۳۰ش، هفت استاد برای آموزش علوم نظامی، معدن‌شناسی، پزشکی و داروسازی در دارالفنون حاضر شدند. در بخش پزشکی، دکتر پولاک (۱۸۱۸-۱۸۹۰م) اتریشی به دانشجویان ایرانی پزشکی نوین و فوکتی ایتالیایی، داروسازی آموزش می‌داد (راهنمای دانشکده، ص ۲۶ و ۲۸). چند سال بعد به پیشنهاد پولاک، پزشکی هلندی به نام شلیمر به دارالفنون فراخوانده شد. او یک فرهنگ پزشکی نوشت که به شرح واژه‌های پزشکی نوین به زبان فارسی می‌پردازد. خود پولاک نیز چند کتاب در کالبدشناسی و چشم‌پزشکی نوشت (همان، ص ۴۴-۴۸). شمار کسانی که در دوره نخست دارالفنون به فراگیری پزشکی پرداختند، حدود ۲۰ نفر بود (همان، ص ۲۹) و در نخستین اعزام دانشجو به خارج در ۱۲۷۵ق از میان ۴۲ نفر فقط ۵ نفر برای فراگیری پزشکی فرستاده شدند (همان، ص ۳۵).

ناصرالدین شاه پس از یک دوره اعزام دانشجو به خارج دیگر کوششی در این زمینه انجام نداد و در مدت حدود چهل سال فراگیری دانش روز در خارج از ایران فراموش شد. فقط تعداد انگشت‌شماری از ایرانیان به هزینه خود به خارج رفتند و دانش روز را فراگرفتند (محبوبی اردکانی، ص ۳۵۲). برای مثال، دکتر محمد کرمانشاهی که به هزینه خود به فرانسه رفته بود، در ۱۸۷۹م/۱۲۹۶ق از دانشکده پزشکی پاریس

فارغ التحصیل شد، به ایران بازگشت و به استادی دارالفنون و ریاست بیمارستان دولتی برگزیده شد (راهنمای دانشکده، ص ۵۱) در این زمان پولاک بیش از ده سال بود که از ایران رفته بود، از شلیمر خبری نبود و تولوزان پیر و فرسوده شده بود. بخش پزشکی دارالفنون به دست طبیبانی مانند میرزا ابوالقاسم حکیم‌باشی، معلم طب سنتی و پزشکان ایرانی تحصیل کرده در خارج مانند میرزا علی دکتر همدانی (معمد الاطباء) اداره می‌شد. فقط در ۱۳۰۰ ق/ ۱۸۸۳ م دکتر آلبو از آلمان برای تدریس پزشکی غربی دعوت شد و چندی بعد راتولد که برای درمان چشم یکی از اشراف به ایران آمده بود، به آموزش چشم پزشکی در دارالفنون مشغول شد (همان‌جا).

روی هم رفته، در حدود نیم قرن فرمان‌روایی ناصرالدین شاه، بخش پزشکی دارالفنون در حد کلاس درسی کوچک باقی ماند و نتوانست در گسترش پزشکی نوین در ایران نقشی چشمگیر بازی کند. دکتر فوریه که با عنوان پزشک شاه سه سال در ایران بود در گزارش بازدید خود از دارالفنون به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۸۹۰ م/ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۸ ق می‌نویسد: «اما طب چون هنوز عقاید مذهبی اجازه نداده است به همان صورت علمی است و جنبه عملی ندارد.» (فوریه، ص ۱۲۹) گزارش عبدالله مستوفی از همین سال‌ها نیز بی‌توجهی به پزشکی نوین را در جامعه ایرانی نشان می‌دهد که «معارف طبای این دوره همان حکیم‌باشی‌های قدیمی بودند ... و مردم به طبای قدیم بیشتر معتقد بودند.» (جلد اول، ص ۵۲۷) او می‌گوید که فوریه بیش از دو سال در ایران نماند و معروفیتی به دست نیاورد (همان، ص ۵۲۸) شاید به همین دلیل بود که «مکاتب چهارگانه» به جای دارالفنون برای فراگیری پزشکی رونق گرفت. این مکاتب در واقع مطب چهار پزشک ایرانی به نام‌های میرزا زین العابدین خان، میرزا ابوالحسن خان بهرامی، میرزا علی‌اکبر خان نفیسی و میرزا سید حسن خان بود (راهنمای دانشکده، ص ۵۴-۵۷).

عبدالله مستوفی از انحطاط سطح دانش دارالفنون در دوره مظفرالدین شاه سخن می‌گوید (جلد دوم، ص ۱۷)، اما همو می‌گوید که در این سال‌ها گرایش فزاینده‌ای در مردم برای فراگیری دانش نوین پیدا شد. با افزایش ساخت مدرسه‌های نوین و انتشار روزنامه‌های گوناگون، آگاهی مردم از وضعیت کشورهای اروپایی افزایش یافته بود (همان، ص ۱۸-۱۹). شاید به سبب همین تغییر نگرش مردم بود که مظفرالدین شاه در ۱۳۱۷ ق (۱۲۷۹ ش/ ۱۹۰۰ م) با اعزام شماری از ایرانیان به خارج موافقت کرد.

امیراعلم از جمله آنها بود که به مدرسه پزشکی نظامی لیون در فرانسه فرستاده شد (امیراعلم، ص ۴). به نظر می‌رسد که شنایدر، که ریاست مجلس حفظ‌الصحه را داشت (الگود، ص ۵۷۸)، در این اعزام اثرگذار بود و انتخاب مدرسه پزشکی نظامی لیون برای دانشجویان ایرانی به پیشنهاد او بود (فلور، ص ۲۴۵). او هنگام سفر مظفرالدین شاه به فرانسه در مرز آن کشور به پیشواز شاه آمده بود (مظفرالدین شاه، ص ۱۳۶). از دیگر رویدادهای مهم این سال‌ها آمدن چند معلم اروپایی به دارالفنون در ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م بود که دکتر ژرژ و دکتر گاله، از استادان مدرسه پزشکی لیون، از جمله آنها بودند (راهنمای دانشکده، ص ۵۹).

دکتر امیراعلم در همان سال بازگشت به میهن (۱۲۸۵ش/۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م) به معلمی تشریح توصیفی دارالفنون برگزیده شد. پیش از او مؤدب‌الدوله نفیسی، فرزند علی‌اکبر خان نفیسی (ناظم‌الطبای)، معلم تشریح توصیفی و طب مقدماتی بود، اما به سبب اختلافی که با گاله، استاد تشریح توصیفی پیدا کرد، پس از مدت کوتاهی از تدریس در دارالفنون کناره‌گیری کرد (راهنمای دانشکده، ص ۵۹-۶۰). از آنجا که مؤدب‌الدوله نفیسی در مطب پدرش پزشکی آموخته و فقط مدت کوتاهی به عنوان دستیار استادان فرانسوی به تدریس تشریح توصیفی پرداخته بود، می‌توانیم بگوییم که دکتر امیراعلم نخستین استاد ایرانی کالبدشناسی نوین است. از دیگر رویدادهای مهم همین سال، تنظیم نخستین آیین‌نامه برای دارالفنون است که در شعبان ۱۳۲۴ق به چاپ رسید و انتشار یافت. برای نخستین بار برای دارالفنون آزمون ورودی در نظر گرفتند، درس‌های مشخصی برای هر سال تعریف شد و در پایان دوره چهار ساله به دانش‌آموختگان «دیپلم چهارخانه» می‌دادند (همان، ص ۶۱-۶۳). به نظر می‌رسد که دکتر شنایدر در این برنامه‌ریزی جدید برای دارالفنون نقش داشته است (فلور، ص ۲۴۵).

با وجود کوشش دکتر شنایدر و همکاران ایرانی‌اش برای بهبود بهداشت و آموزش پزشکی در ایران، نتیجه بسیار ناامید‌کننده بود. شنایدر در ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق از شورای حفظ‌الصحه استعفا کرد (الگود، ص ۵۸۴). حتی زمانی که مدرسه دارالفنون بار دیگر از استادان خارجی بهره‌مند شده و برای آن آیین‌نامه نوشته بودند، بخش پزشکی فقط ۲۲ شاگرد داشت. از این رو، وزارت علوم و معارف آگهی داد کسانی که در مکاتب چهارگانه کار می‌کنند می‌توانند به دارالفنون بیایند، در حالی که دوره پزشکی برای آنان

فقط سه سال خواهد بود. در نتیجه ۶۰ شاگرد دیگر به بخش پزشکی دارالفنون افزوده شد، اما در این سه سال بیش از نیمی از آنها به سبب ناآشنایی به زبان فرانسه و دشواری یادداشت برداری از تدریس معلمان خارجی به همان مکاتب چهارگانه بازگشتند که راه آسان‌تری برای طبیب شدن بود (راهنمای دانشکده، ص ۶۳) این وضعیت برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی، از جمله دکتر امیراعلم، دکتر علی خان پرتو و دکتر لسان را بر آن داشت تا برای تصویب قانون طبابت (۱۳۲۹ق/۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م) بکوشند.

ذکاءالملک، که مانند امیراعلم در تصویب قانون طبابت نقش داشت، در دفاع از آن سخنانی گفت که می‌تواند وضعیت آموزش پزشکی در آن زمان را برای ما روشن سازد. به گفته او:

امروز که مدرسه طبی ایران رونقی ندارد به واسطه این است که کسی خودش را محتاج نمی‌داند بیاید تحصیل علم بکند، به جهت این که تصور می‌کند عمری تلف کرده است و اگر تحصیل بکند یک کار خلاف عقل معاش کرده است، مگر این که خودش یک وجدان صحیحی داشته باشد و انصاف بدهد که شایسته نیست که بدون علم طب بروم جان مردم را به خطر بیندازم. اگر این وجدان را نداشته باشد، چرا بیاید مدتی تحصیل بکند و ده سال پانزده سال عمرش را تلف بکند و آنگاه تازه مطابق باشد با یک آدمی که هیچ تحصیل نکرده است. وقتی که طبابت را محدود کردید و مردم نتوانستند طبابت بکنند مگر به تحصیل داشتن اجازه، البته می‌آیند تحصیل می‌کنند و طبیب صحیح می‌شوند بعد طبابت می‌کنند (مذاکرات دومین دوره مجلس، جلسه ۲۵۳).

در پشتیبانی از سخن ذکاءالملک باید بدانید که در سال تصویب این قانون شاگردان طب دارالفنون فقط ۱۸ نفر بودند (راهنمای دانشکده، ص ۶۱). قانون طبابت را می‌توانیم یکی از عوامل زمینه‌ساز برای پیشرفت آموزش پزشکی نوین در ایران بدانیم، اما دو سال بعد که خواستند این قانون را به اجرا بگذارند، جنگ جهانی اول آغاز شد (۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش) و وضعیت ایران آشفته‌تر از گذشته شد (همان، ص ۶۵). با آغاز این جنگ ویرانگر بسیاری از پزشکان خارجی از ایران رفتند و چنان که دکتر علی خان پرتو (حکیم اعظم) از استادان ایرانی دارالفنون گزارش کرده است: «نیمکت‌های چند اطاق طب دارالفنون از شاگردان خالی ماند و درس‌های استادانش خریداری نداشت.» (همان، ص ۶۳) هم‌زمان با فروکش کردن جنگ، در ۱۳۳۷ق/آبان ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م بخش پزشکی دارالفنون از دیگر بخش‌ها جدا شد و مدرسه طب

نامیده شد. ریاست این مدرسه به فرمان احمدشاه به دکتر محمدحسین لقمان ادهم (لقمان الدوله) سپرده شد و دکتر امیراعلم همچنان از استادان این مدرسه بود. اما این تغییر سبب بهبودی در وضعیت آموزش پزشکی نشد و فقط فضایی جداگانه‌ای برای مدرسه در ساختمان دارالفنون در نظر گرفته شد (راهنمای دانشکده، ص ۶۷). این مدرسه چند سالی در خانه دکتر حسن معتمد برپا بود (همان، ص ۸۴).

گزارشی از آغاز دهه ۱۹۲۰ م/۱۳۳۹ ق/۱۲۹۹ ش از دکتر نیلگان در باره وضعیت مدرسه طب در دست است که وضعیت مدرسه را شبیه گزارش دکتر فوریه در باره بخش پزشکی دارالفنون در سی سال پیش (۱۸۹۰ م/۱۳۰۸ ق) توصیف می‌کند. او می‌گوید:

بسیار ناچیز تجهیز شده و عمده آموزش به صورت تئوریک است. هیچ هزینه‌ای تأمین نمی‌شود ... قوانین مذهبی اجازه تشریح را نمی‌دهد. حضور در بیمارستان نیز اجباری نیست (فلور، ص ۲۴۶).

اگر گزارش دکتر امیراعلم از وضعیت بهداشتی ایران در همین سال‌ها را در کنار گزارش نیلگان بگذاریم به ناکامی ایرانیان در بهبود وضعیت بهداشتی ایران با گذشت حدود یک قرن از آشنایی ایرانیان با پزشکی نوین پی می‌بریم. در ۱۹۲۳ م/۱۳۴۲ ق می‌گوید:

در طول دو سال گذشته وضع بهداشت کشور چنان رو به قهقرا رفته و چیزهایی را از دست داده است که باید بر حال آن تأسف خورد ... یک نوع حالت بی تفاوتی، حالتی سراسر بل‌بشوی، کاملاً مایه تأسف، مسأله بهداشت را تحت تسلط خود گرفته است. طرح‌های ما، برنامه‌های ما و فریادهای ما گوش شنوایی در میان مقام‌های دولتی و پارلمانی نیافته است (الگود، ص ۶۱۵-۶۱۶).

امیراعلم و دانشگاه تهران

با فروکش جنگ جهانی اول و بنیان‌گرفتن حکومت مرکزی مقتدر در ایران کوشش‌های ایرانیان میهن‌دوست برای بهبود وضعیت آموزش و بهداشت ایران، ثمربخش‌تر شد. قانون طبابت که در ۱۳۲۹ ق/۱۲۹۰ ش به تصویب نمایندگان مجلس رسیده بود، به اجرا درآمد، چنان‌که در ۱۳۳۶-۱۳۳۷ ق (۱۹۱۸ م/۱۲۹۷ ش) ۳۰ پروانه پزشکی و دندان‌پزشکی صادر شد (راهنمای دانشکده، ص ۶۴) بار دیگر پزشکان خارجی برای تدریس در دارالفنون و کار در بیمارستان‌های نویناد به خدمت گرفته شدند (همان، ص ۶۸) بودجه مدرسه که در ۱۲۹۸ ش، ۹۷۲۰ تومان بود در ۱۳۰۲ ش به ۱۶۵۰۰ تومان

افزایش یافت (همان‌جا). در ۱۳۰۷ ش برای مدرسه طب که ریاست آن با دکتر ولی‌خان نصر بود، آیین‌نامه و برنامه آموزشی نوشته شد (همان، ص ۶۹-۷۱). در خرداد همین سال قانون اعزام به خارج به تصویب نمایندگان مجلس رسید و اعزام از ۱۳۰۷ ش تا ۱۳۱۲ ش هر سال انجام می‌شد. (همان، ص ۷۲). دیگر اعزام به خارج وابسته به تمایل فلان پادشاه یا دولت‌مرد نبود، بلکه قانون مجلس شورای ملی و به عبارت دیگر مردم ایران خواهان آن بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند.

مجموعه کارهایی که در دهه ۱۳۰۰ ش انجام شد و افزایش دانش‌آموختگان ایرانی زمینه را برای دگرگونی بزرگ‌تری آماده کرد که تصویب قانون دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ ش بود. به گفته علی‌اصغر حکمت در جلسه‌ای که در یکی از شب‌های بهمن ۱۳۱۲ ش با حضور رضاشاه پهلوی برگزار شده بود، وزیران و نخست‌وزیر وقت، فروغی، درباره آبادی شهر تهران در آن سال‌ها و ساختمان‌های نوین آن سخن می‌گفتند. چون نوبت به حکمت رسید چنین سخن گفت:

در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص اونیورسیته (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد (حکمت، ص ۲۰).

رضاشاه در همان شب به گفتن این جمله که: «بسیار خوب، آن را بسازید.» فرمان به ساخت دانشگاه تهران داد (همان‌جا). در فروردین ۱۳۱۳ ش باغ جلالیه که افزون بر ۲۰۰/۰۰۰ متر مربع بود از حاج رحیم اتحادیه تبریزی خریداری شد، نرده‌کشی به دور آن آغاز شد و موسیو گدار کشیدن نقشه ساختمان دانشگاه را آغاز کرد (همان، ص ۲۱).

ساخت و ساز دانشگاه تهران از دانشکده پزشکی آن آغاز شد و تالار تشریح نخستین ساختمان آن بود. یادآوری می‌شود که تا آن زمان کالبدشناسی در ایران به صورت نظری تدریس می‌شد و ایران هنوز تالار تشریح نداشت. چون کالبدشناسی بنیان پزشکی نوین به شمار می‌آید، تصمیم‌گیرندگان می‌خواستند با پی‌ریزی نخستین تالار تشریح در ایران اعلام کنند که فصل نوینی در تاریخ آموزش ایران آغاز شده است. از این رو، در اردیبهشت ۱۳۱۳ ش ساخت محل نگهداری جسد، دو تالار تشریح و آمفی‌تئاتر درس نظری کالبدشناسی، که روی هم به نام دستگاه ابن‌سینا شناخته شد، آغاز شد (حکمت، ص ۲۰-۲۲). ریاست این دستگاه از آغاز به کار تا ۱۳۲۹ ش بر عهده دکتر امیراعلم

بود (راهنمای دانشکده، بخش اول، ص ۲۵۴ و ۲۵۶) به کوشش او، دکتر ابوالقاسم بختیار و دکتر بلر آمریکایی، تالار تشریح در بهمن ۱۳۱۳ش برای آغاز به کار آماده شد. دکتر بختیار جسد مرده‌های بدون صاحب را پنهانی در خودروی شخصی خود به تالار تشریح می‌آورد. با بازدید رضاشاه از تالار تشریح در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ش دانشگاه تهران به طور رسمی آغاز به کار کرد (حکمت، ص ۲۱-۲۳).

هم‌زمان با آغاز ساخت و ساز دانشگاه تهران کمیسیونی برای پی‌ریزی سازمان دانشگاه به وجود آمد که اعضای آن از میان «چهار مکتب و طرح فرهنگی» برگزیده شدند. مکتب یکم، فرهنگ ملی و تاریخی ایران که جلوه آن پس از ورود اسلام با عنوان تمدن اسلامی شناخته شد. سید نصر الله تقوی و بدیع الزمان فروزانفر به عنوان نمایندگان این مکتب به عضویت کمیسیون درآمدند. مکتب دوم شامل معارف ملی نیاکانی اما آمیخته با فرهنگ آمده از سرزمین‌های غربی بود که غلامحسین رهنما، معلم ریاضیات دارالفنون، و علی‌اکبر دهخدا، دانش‌آموخته مدرسه علوم سیاسی و سرپرست مدرسه حقوق، نمایندگان آن بودند. مکتب سوم، دانش‌آموخته‌های دانشگاه‌های فرهنگ آنگلوساکسون (انگلستان و آمریکا) با نمایندگی دکتر عیسی صدیق، سرپرست دارالمعلمین عالی، یا ژرمن (آلمان و اتریش) به نمایندگی دکتر صادق رضازاده شفق، دکتری فلسفه و ادب از آلمان، بود. دکتر امیراعلم، دانش‌آموخته دانشگاه لیون و لقمان‌الدوله ادهم، دانش‌آموخته دانشگاه پاریس و سرپرست مدرسه طب، نمایندگان مکتب چهارم، یعنی تربیت‌یافتگان فرهنگ لاتین (در فرانسه) بودند. (حکمت، ص ۴۱۹-۴۲۲).

کمیسیون سازمان دانشگاه از مشاوره دکتر علی‌اکبر سیاسی، دانش‌آموخته روان‌شناسی از دانشگاه پاریس و سرپرست اداره تعلیمات عالی و میرزا محمد گرگانی، سرپرست اداره تقاعد (بازنشستگی)، نیز بهره‌مند بود. حاصل گفت‌وگوهای این جمع لایحه‌ای بود که در ۸ خرداد ۱۳۱۳ش با عنوان «قانون تأسیس دانشگاه» به تصویب نمایندگان مجلس رسید (حکمت، ص ۴۲۲، مذاکرات، دوره ۹، جلسه ۸۵). بر پایه این قانون، مدرسه‌های عالی، مانند مدرسه طب، دندان‌پزشکی و داروسازی و مدرسه علوم سیاسی که در این سال‌ها به نام مدرسه حقوق شناخته می‌شد، عنوان دانشکده پیدا کردند. دو دانشکده ادبیات و علوم از دل دانشسرای عالی بیرون آمدند. دانشکده معقول و منقول (الهیات) در مدرسه سپه‌سالار و دانشکده فنی به پیشنهاد حکمت بنیان‌گذاری

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت.../ ۲۵۷

شدند (حکمت، ص ۴۲۳-۴۲۵). در قانون دانشگاه مجمعی به نام شورای دانشگاه پیش‌بینی شده بود که سرپرست هر یک از شش دانشکده و یکی از استادان برجسته هر دانشکده عضو آن بودند. دکتر امیراعلم از ۱۳۱۳-۱۳۲۰ ش به عنوان نماینده استادان دانشکده پزشکی در این شورا حضور داشت (راهنمای دانشکده، ص ۱۰۶ و ۱۰۸).

سه سال پس از گشایش دستگاه ابن‌سینا، دانشکده پزشکی در ۱۳۱۶ ش از ساختمان دکتر معتمد به ساختمان جدید خود در زمین دانشگاه تهران انتقال یافت. ریاست این دانشکده با دکتر لقمان‌الدوله بود و دکتر امیراعلم ریاست بخش کالبدشناسی (دستگاه ابن‌سینا) را داشت. کم‌کم میان طرف‌داران این دو استاد قدیمی اختلاف‌هایی بروز کرد که نماینده وزیر فرهنگ، دکتر علی‌اکبر سیاسی، را نگران کرد. دکتر سیاسی روزهای معینی به دانشکده‌ها می‌رفت و در کمیسیون متشکل از رئیس دانشکده و چند تن از استادان زنده برای اصلاح برنامه‌های آموزشی گفت‌وگو می‌کرد. او در دانشکده پزشکی که کمیسیون آن شامل دکتر لقمان‌الدوله، دکتر امیراعلم، دکتر علی‌پرتو (حکیم اعظم)، دکتر اعلم‌الملک و دکتر فرهنگ‌مندی بود به رقابتی شدید میان لقمانی‌ها (طرف‌داران لقمان‌الدوله) و امیراعلم و دوستانش پی برد و به نظرش رسید که با وجود این اختلاف‌ها دانشکده پزشکی اصلاح‌ناپذیر است (سیاسی، ص ۹۸). پیش از این، لقمانی‌ها سبب برکناری دکتر ابوالقاسم بختیار، متخصص زنان و کالبدشکاف دستگاه ابن‌سینا، از معاونت دانشکده پزشکی شده بودند (نفیسی، ص ۳۴-۳۶).

دکتر سیاسی وضعیت دانشکده پزشکی را به علی‌اصغر حکمت، وزیر فرهنگ، گزارش کرد و حکمت چاره را از خود او خواست. سیاسی به حکمت چنین پاسخ داد:

اعتقاد این است که برای ریاست این دانشکده باید یک پزشک عالی مقام خارجی با اختیار تام استخدام شود و تشکیلات این دانشکده را که نه یک آزمایشگاه حسابی دارد، نه سالون تشریح و نه یک بیمارستان ضمیمه، به کلی بر هم بزند و سازمانی جدید به وجود آورد.

حکمت این نظر را به اطلاع رضاشاه رساند و به فرمان او دولت در این باره بررسی انجام داد و سرانجام پرفسور شارل اُبرلن (۱۸۹۵-۱۹۶۰م)، آسیب‌شناس برجسته فرانسوی، در ۱۳۱۸ ش/۱۹۳۹م به ایران آمد تا سازمان تازه‌ای برای دانشکده پزشکی پی‌ریزی کند (سیاسی، همان‌جا؛ راهنمای دانشکده، ص ۸۰ و ۴۶۶). این استاد فرانسوی که برای نوسازی سازمان دانشکده اختیار تام داشت، به امیراعلم و دوستانش گرایش

یافت و دست لقمانی‌ها را از دانشکده کوتاه کرد و فقط به خواہش دکتر سیاسی، که به‌تازگی به ریاست دانشگاه تهران برگزیده شده بود، دکتر لقمان‌الملک (سعید مالک) را به عنوان استاد به آن دانشکده بازگرداند (سیاسی، ص ۲۵۶).

ابرلن با همکاری امیراعلم و دوستانش (بیشتر آنها پزشکان جوانی بودند که به خارج اعزام شده و اکنون به کشور بازگشته بودند) سازمانی نوین برای دانشکده پزشکی پی‌ریزی کرد (مهر، ص ۱۳۴-۱۳۷). نشست‌های این پزشکان اصلاح‌طلب، از جمله دکتر جواد آشتیانی، دکتر منوچهر اقبال، دکتر جهان‌شاه صالح، دکتر غلامرضا شیخ، دکتر محسن سیاح و دکتر نصرالله کاسمی، در خانه دکتر امیراعلم برگزار می‌شد (کاسمی، ص ۱۹). ابرلن به کمک آنها لایحه‌ای را تنظیم کرد که با عنوان قانون مواد اصلاحی تأسیس دانشگاه راجع به دانشکده پزشکی در ۱۲ آبان ۱۳۱۹ ش به تصویب نمایندگان مجلس رسید. بر پایه این قانون، بیمارستان‌های تهران به دانشکده پزشکی ضمیمه شد، دانشکده شامل ۴۰ کرسی (۲۷ کرسی پزشکی، ۸ کرسی داروسازی و ۴ کرسی دندان‌سازی) شد و هر کرسی به یک استاد سپرده شد (راهنمای دانشکده، بخش سوم، ص ۷-۱۰) ابرلن افزون بر نظم‌دادن به دانشکده پزشکی و بیمارستان‌های تهران به پیشرفت بخش آسیب‌شناسی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران با همکاری دکتر مصطفی حبیبی گلپایگانی کمک کرد (راهنمای دانشکده، بخش اول، ص ۲۶).

از دیگر کارهای ماندگار ابرلن و همکاران ایرانی‌اش، تنظیم آیین‌نامه آموزشگاه‌های عالی بهداری شهرستان‌ها بود که در ۱۱ تیرماه ۱۳۱۹ ش به تصویب شورای عالی فرهنگ رسید. نخستین آموزشگاه عالی بهداری در ۱۳۱۹ ش در مشهد با حضور پرفسور ابرلن و دکتر ادیب، معاون دانشکده پزشکی گشایش یافت (همان، ص ۴۰۹). سپس آموزشگاه اصفهان و شیراز در آذرماه ۱۳۲۵ ش با حضور دکتر اقبال، وزیر بهداری، پرفسور ابرلن و دکتر حبیبی گلپایگانی، آغاز به کار کردند (همان، ص ۴۱۵ و ۴۱۹). سال بعد، دانشکده پزشکی تبریز با حضور دکتر حبیبی گلپایگانی گشایش یافت (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۱۵۵) از دیگر استادانی که در پیشرفت پزشکی نوین در شهرستان‌ها نقشی چشمگیر داشت، دکتر جمال‌الدین مستقیمی (۱۲۹۴-۱۳۸۴ ش) از شاگردان امیراعلم و نخستین دانش‌آموخته رشته کالبدشناسی در ایران، بود که دومین تالار تشریح ایران را در مشهد راه‌اندازی کرد و سپس تالارهای دیگری را در شهرستان‌های دیگر بنیان نهاد (راهنمای دانشکده، بخش یکم، ص ۴۳۶).

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت... ۲۵۹/

به این ترتیب یکی از آرزوهای دیرین دکتر امیراعلم در دوره ریاست پرفسور ابرلن بر دانشکده پزشکی به حقیقت پیوست. او ۲۳ سال پیش از آغاز به کار آموزشگاه عالی بهداری مشهد در ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م در محل دارالشفای مشهد گفته بود:

ما بیش از همه چیز به کارخانجات آدم‌سازی محتاجیم. دارالفنون تهران کفایت نمی‌کند. من همیشه ایجاد لاقل سه باب دارالفنون را در سه مرکز ایالتی لازم دانسته و می‌دانم: مشهد اصفهان و تبریز. البته آرزوی من این است که در مرکز هر یک از ایالات یک دارالفنون تأسیس شود (تشید، ص ۱۱۳).

برای این‌که نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت پزشکی نوین در ایران بیشتر روشن شود، بخشی از سخنرانی ابرلن در جشن سپاس‌گذاری از امیراعلم در ۱۳۲۳ش که به پیشنهاد ابرلن برگزار شد، آورده می‌شود:

اگر کشور ایران امروز دارای یک دانشکده پزشکی است که می‌توان آن را از زیباترین دانشکده‌های خاورمیانه دانست و اگر این کشور بیمارستان‌ها و زایشگاه‌ها و آموزشگاه‌های عالی مامایی و پرستاری و سازمان شیروخورشید سرخ دارد، بخش اعظم آن مرهون مساعی مدام جناب استاد امیراعلم است

امیراعلم به عنوان یکی از استادان برجسته دانشکده پزشکی و رئیس گروه کالبدشناسی چند کار مهم دیگر نیز انجام داد. نخست، از آذر ۱۳۲۱ش تا بهمن ۱۳۲۲ش، که ابرلن در ایران نبود، به انتخاب شورای دانشکده به ریاست دانشکده پزشکی برگزیده شد (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۹). در همین زمان کار نوشتن یک کتاب کالبدشناسی ۹ جلدی را با همکاری استادان کالبدشناسی دانشکده آغاز کرد (همان‌جا). این کتاب با عنوان کالبدشناسی توصیفی از نخستین کتاب‌های تألیفی استادان دانشگاه تهران است که با همکاری دکتر منوچهر حکیم، دکتر نعمت‌الله کیهانی، دکتر ابوالقاسم نجم‌آبادی، دکتر نصرالله نیک‌نفس و دکتر عبدالرضا نایینی نوشته شده است. جلد نخست این کتاب پس از شش سال کوشش، در ۱۳۲۷ش انتشار یافت. نقاشی‌های این کتاب را همسر دکتر حکیم، اکبر نجم‌آبادی، رضا شهابی و فرید اعلم (فرزند مظفر اعلم) کشیده‌اند (مقدمه کتاب). در همین دوره ریاست امیراعلم بر دانشکده پزشکی، نخستین شماره از نخستین مجله پزشکی دانشگاه تهران با عنوان نامه دانشکده پزشکی انتشار یافت که سرمقاله آن به قلم دکتر امیراعلم است (نامه دانشکده، شماره ۱).

از دیگر خدمات علمی و فرهنگی دکتر امیراعلم کمک به تعیین برابرنهاد برای اصطلاحات پزشکی است. او در ۱۲۹۹ش/۱۳۳۸ق به عضویت شورای عالی فرهنگ درآمد و سپس در ۱۳۱۸ش به عنوان عضو پیوسته فرهنگستان ایران و ریاست کمیسیون پزشکی برگزیده شد (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۹، نامه فرهنگستان، ص ۱۸). برخی از برابرنهادهای پزشکی مصوب فرهنگستان در سال ۱۳۱۹ش، چنین است: استخوان بازو به جای عظم العضد، زند زیرین به جای زند الاسفل، زند زیرین به جای زند الاعلی، استخوان کف دست به جای عظام کف الید، مهره‌های پشت به جای فقرات ظهری، مهره‌های کمر به جای فقرات قطنی، درشت نی به جای قصبه کبری، نازک نی به جای قصبه صغری، مخچه به جای دماغ اصغر، دوازده به جای اثنی عشر، روده باریک به جای معاه دقاق. شاید کتاب کالبدشناسی توصیفی نخستین متنی باشد که این برابرنهادها در آن به کار رفته است. با نگاهی به متن پایان نامه دکتر امیراعلم، با عنوان حفظ الصحه اسلامی، می‌توانیم به دانش وی از زبان فارسی و عربی و چیره‌دستی او در نگارش متن ساده و روان پی ببریم.

بیمارستان‌ها، شیر و خورشید و انستیتو پاستور

امیراعلم در مدرسه نظامی پزشکی در لیون فرانسه آموزش دیده بود و پزشک قشون (ارتش) به شمار می‌آمد. او در ۱۳۲۸ق/۱۲۸۹ش با درجه سرتیپی به ریاست صحیه نظام (بهداری ارتش) برگزیده شد و کوشید بیمارستانی برای پاسبان‌ها و سربازها بسازد. او هزینه این کار را از درآمد مطبش و کمک‌های مردمی فراهم کرد. او پزشکان آموزش دیده در اروپا و دارالفنون ایران را پس از آزمون برای این بیمارستان برگزید. این بیمارستان در ۲۱ رجب ۱۳۳۲ق/۱۲۹۳ش به نام بیمارستان احمدیه گشایش یافت (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۸-۹). در این بیمارستان ۳۰ تخت برای نظامیان، ۱۰ تخت برای نظمیه و ۱۰ تخت برای مردم تنگدست وجود داشت (تشید، ص ۳۵-۳۸). امیراعلم در مراسم گشایش این بیمارستان توضیح داد که چرا بازسازی قورخانه کهنه به صورت بیمارستان احمدیه بیش از سه سال طول کشیده است:

وجوه اعانه هرچند که خیلی ناچیز بودند مع‌هذا مرتباً عاید نمی‌گردید و بدین جهت غالباً مدت مدیدی به واسطه نداشتن وجه معطل می‌ماندیم، به قسمی که در این بین‌ها تعمیراتی که سابقاً شده بود خراب گردیده مجبوریم که تعمیرات را از سر نو شروع نماییم.

دکتر امیراعلم برنامه‌ای برای اداره بیمارستان احمدیه نوشت که بنیان آن بر معاینه بیماران و گزارش نویسی منظم بود. این برنامه به طور خلاصه چنین بوده است: (۱) پزشک کشیک باید همه روزه صبح به ریاست بیمارستان گزارش بدهد؛ (۲) پزشک رئیس باید هفته‌ای یک بار به دایره صحی گزارش بدهد؛ (۳) شاگردانی که به سمت معاون اول (انترن) یا دوم (اکسترن) در این بیمارستان پذیرفته می‌شوند باید از تمام احوال بیماران گزارش بنویسند؛ (۴) سه بار در هفته درس‌های کلینیکی (عملی) و کنفرانس‌های علمی (علمی) را امیراعلم و پزشکان دیگر درس خواهند داد. (۵) ریاست با غلامحسین خان، سعیدخان مالک و مهذب السلطنه خواهد بود (تشید، ص ۳۹-۴۲). با این برنامه می‌توانیم بگوییم مریضخانه احمدیه نخستین بیمارستان آموزشی بود که به دست یک ایرانی بنیان‌گذاری شد. امیراعلم در پنجمین دوره مجلس شورای ملی به این دستاورد خود اشاره کرده است:

اگر شاگرد مدرسه طب در مریضخانه‌ها عمل می‌بیند نتیجه پُرگرامی است که بنده برای مریضخانه احمدیه، که آن هم از تأسیسات خود بنده است، نوشته بودم (مذاکرات مجلس، دوره ۵، جلسه ۱۸۹).

در ۱۳۳۴ ق/ ۱۲۹۵ ش دکتر امیراعلم به پاس کوشش‌هایی که برای بهبود بهداشت در ارتش کشیده بود، نشان سرداری دریافت کرد و به فرمان احمدشاه به ریاست حفظ‌الصحه دولتی برگزیده شد (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۹، سازمان اسناد، ۲۷۰/۳۱۵). از کارهای ارزشمند او در این زمان بنیان‌گذاری نخستین درمانگاه ویژه زنان به نام مریضخانه نسوان در ۱۳۳۵ ق/ ۱۲۹۶ ش بود. درمانگاه در آغاز به دست ماماهاى فرانسوی و انگلیسی اداره می‌شد. دو سال بعد، مدرسه قابلگی در همان‌جا گشایش یافت و به زودی نخستین ماماهاى ایرانی آموزش دیده به کار مشغول شدند که دختر امیراعلم به نام ایران اعلم از جمله آنها بود. در ۱۳۱۹ ش مریضخانه نسوان با نام بیمارستان زنان و مدرسه قابلگی با نام آموزشگاه عالی مامایی به دانشگاه تهران پیوست شد. در ۱۳۲۲ ش بخش بیماری‌های زنان به ساختمان دیگری که «بیمارستان زنان» نام گرفت منتقل شد و بخش‌های چشم‌پزشکی و بیماری‌های گوش و حلق و بینی جایگزین آن شد. این بیمارستان در ۱۳۲۳ ش به پیشنهاد پرفسور اُبرلن، بیمارستان امیراعلم نام گرفت (راهنمای دانشکده، بخش یکم، ص ۳۴۵-۳۴۶ و ۳۹۶ و ۴۰۰).

در ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش که امیراعلم همچنان ریاست حفظ‌الصحة دولتی را برعهده داشت، برای بررسی وضعیت بهداشتی خراسان به آنجا سفر کرد. او با دیدن وضعیت نامناسب دارالشفای حضرتی تصمیم به نوسازی آن گرفت (یغمایی، ص ۲۸۸). امیراعلم در گزارش خود در باره درمانگاه نوشته است:

دارالشفاء رو به انحطاط گذارده و در سایه لاقیدی عموم در سنوات اخیر کارش به جایی رسیده که از نقطه نظر طبی نام نامی خود را از دست داده و به جای تسمیه دارالشفاء سزاوار عنوان دارالامراض گردیده است.

او به کمک نیکوکاران مشهدی، پس از کوشش چندساله توانست آنچه را خانه مرگ توصیف کرده بود، به خانه درمان تبدیل کند. با پیگیری امیراعلم اقدامات اثربخشی در مشهد انجام شد: ۱) ساختمان ویران درمانگاه نوسازی شد. ۲) درمانگاه به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شد. ۳) ماماهاى آموزش دیده استخدام شدند. ۴) ساختمان ویژه جراحی ساخته شد. ۵) بیماران روانی به ساختمان دیگری جابه‌جا شدند. ۶) بخش ویژه شیرخوارگان بی‌سرپرست ساخته شد. ۷) دفترهای حساب‌داری دقیق برای درمانگاه ترتیب داده شد (تشید، ص ۸۷-۹۵).

در ۱۳۳۹ ق/ ۱۳۰۰ ش وزارت «صحه و امور خیریه» پدید آمد که دارای «اداره کل صحه» بود. این وزارت در مجموع بیش از شش ماه دوام نیاورد. سپس چون امیراعلم در دولت احمد قوام به وزارت معارف برگزیده شد، اداره کل صحه به وزارت معارف سپرده شد (سازمان اسناد، ۲۷۰/۳۰۵). وزارت امیراعلم پس از حدود هشت ماه به دلیل فروپاشی دولت، پایان یافت (یغمایی، ص ۲۸۹). در همین زمان، امیراعلم تصمیم گرفت سازمانی مانند صلیب سرخ جهانی بنیان گذارد. او توانست رضایت احمدشاه را به دست آورد، اما شاه نه پیامی فرستاد و نه مبلغی برای این کار پرداخت کرد (همان، ص ۲۸۸). با وجود این، امیراعلم از پاننشست و در اسفند ۱۳۰۱ ش سازمان شیر و خورشید سرخ را با کمک نیکوکاران راه‌اندازی کرد. امیراعلم به عنوان نایب رئیس این سازمان در زمین‌لرزه شیروان و سلماس خدمات شایسته‌ای به آسیب‌دیدگان عرضه کرد (راهنمای دانشکده، بخش دوم، ص ۹) خود او اغلب در محل حادثه حضور می‌یافت چنان‌که روزنامه اطلاعات در ۳۲ اردیبهشت ۱۳۰۸ متن تلگراف او را از گیفان بجنورد برای درخواست کمک مالی از مرکز به چاپ رسانده است (اطلاعات، شماره ۷۶۴).

در ۱۳۰۳ش همه تشکیلات صحیه زیر نظر اداره‌ای مستقل به نام صحیه کل مملکتی درآمد و سرپرستی آن به فرمان رضاشاه به دکتر امیراعلم سپرده شد (سازمان اسناد، ۳۳۱۴۵/۲۴ و ۲۹۷/۲۳۵۶۶). در حکم وی آمده است: «نظر به ضیق بودجه صحیه و مقام نمایندگی که دارید تصدی این شغل بدون حقوق و افتخاری خواهد بود.» با وجود این، چون در ۱۳۰۴ش مجلس تصویب کرد که نمایندگان نباید شغل دولتی داشته باشند، امیراعلم از این مقام کناره‌گیری کرد. سپس در ۱۳۰۵ش به پیشنهاد امیراعلم و تصویب نمایندگان مجلس، «صحیه کل مملکتی» به وزارت داخله پیوست (مذاکرات، دوره ۶، جلسه ۵۹). در ۱۳۱۵ش نام این اداره به «اداره کل بهداری ایران» تغییر یافت. سپس، در هشتم آبان ۱۳۲۰ش، این اداره به وزارت بهداری تبدیل شد (مذاکرات، دوره ۱۲، جلسه ۱۳۲). در ۲۵ آبان ۱۳۲۷ش دکتر امیراعلم به عنوان وزیر بهداری برگزیده شد، اما پس از مدتی به دلیل کسالت از این مقام کناره‌گیری کرد. از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۹ش دکتر جهان‌شاه صالح وزیر بهداری بود و خوشبختانه از آغاز دهه ۱۳۴۰ش بسیاری از بیماری‌های واگیر در ایران ریشه‌کن شد.

مهار بیماری‌های واگیر در ایران بدون فراورده‌های انستیتو پاستور ایران ممکن نبود و دکتر امیراعلم در پیشرفت این سازمان نیز نقش داشته است. این سازمان در آغاز با سرمایه شاهزاده فرمانفرما پی‌ریزی شد، اما پیشرفت‌های آن مرهون پشتیبانی نمایندگانی مانند دکتر امیراعلم در مجلس است. تولید واکسن آبله در ایران به درخواست رسمی او، که ریاست مجلس حفظ الصّحه را داشت، در ۱۲۹۹ش/۱۹۲۱م آغاز شد. امیراعلم در سال‌های بعد نیز پشتیبان این سازمان بود. برای مثال، در آذرماه ۱۳۰۸ش که وزارت داخله درخواست تمدید قرارداد آقای پروفیسور کراندل، میکروب‌شناس فرانسوی، برای ریاست فنی و اداری انستیتو پاستور ایران را به مجلس تقدیم کرده بود، امیراعلم نمایندگان را برای تمدید قرارداد مجاب کرد. او به کوشش کارمندان این سازمان برای ساختن انواع واکسن اشاره کرد و اهمیت قرنطینه‌های مرزی را یادآور شد و گفت: «این طبایی که حالا در قرنطینه‌های ما هستند و حرفشان سندیت دارد، در سایه ایجاد انستیتو پاستور ما دارای این‌ها شده‌ایم.» او یادآور می‌شود که کراندل به ایرانیان میکروب‌شناسی هم تدریس می‌کند (مذاکرات، دوره ۷، جلسه ۸۶).

روش و منش امیراعلم

امیراعلم یکی از نمایندگان پرکار مجلس شورای ملی بود و در همه دوره‌های نمایندگی خود برای تصویب قانون‌هایی برای بهبود وضعیت عمومی بهداشت در ایران کوشش می‌کرد. به نظر او: «اولین وظیفه نمایندگی قبل از همه چیز جدیت در حفظ‌الصحه حال موکلین است.» او باور داشت که سلامتی عمومی نه تنها نخستین وظیفه نمایندگان بلکه وظیفه‌ای انسانی و اسلامی است. امیراعلم پیشرفت بهداشت ایران را مقدم بر هر نوع پیشرفتی می‌دانست:

از یک جامعه مریض چه اقدام مهمی را می‌توان انتظار داشت، جامعه مرکب از افراد است. وقتی که افراد مریض شدند جامعه مریض است و از مریض نمی‌توان برداشتن قدم‌های بلند انتظار داشت. فکر مریض مریض است. جهالت ما و فقر و فاقه ما و بی‌کاری ما همه نتیجه نداشتن صحت عمومی است، زیرا شخص سالم و قوی البته بی‌کار نمی‌ماند و به‌خوبی ملتفت می‌شود که باید کار کند و مثل دیگران تحصیل علم کند و قوی باشد. ولی شخص مرض هر قدر بگویند و نصیحت کنید که باید کار کند و با علم و قوی باشد، نمی‌تواند معنی این حرف‌ها را ادراک کند (مذاکرات، دوره ۵، جلسه ۱۸۹).

دکتر امیراعلم همواره به تنگدستان توجه داشت و درمان آنها را رایگان انجام می‌داد. چنان‌که گفته شد، در بیمارستان نظامی احمدیه ۱۰ تخت برای تنگدستان در نظر گرفته بود. او همواره نمایندگان مجلس را به توجه بیشتر به قشر ضعیف جامعه دعوت می‌کرد و می‌گفت:

همان‌طور که در هنگام مرض خودشان یا اولادشان مایل هستند که بهترین اطباء در سر بالین آنها بیایند و غذا و دوی آنها در سر موقع برسد، این را بدانند که آن فقرا و ضعفا هم همین آرزو را دارند.

او در آخرین سال فرمان‌روایی احمدشاه قاجار در گزارشی به نمایندگان مجلس از وضعیت بد بهداشت مردم و مرگ و میر بسیار به سبب بیماری مالاریا، بیماری‌های مقاربتی، سل و عفونت چشم می‌گوید و یادآور می‌شود که: «همه روزه صدها ایرانی رنجبر حقیقی که دست‌رنجشان مایه آسایش ما است از بین می‌روند.» او بهداشت را نه مرحمتی به این مردم که حق آنها می‌دانست و به نمایندگان گوشزد می‌کرد:

آن زارع بیچاره که در آفتاب برای فراهم کردن نان و ثروت و آسودگی ما جان می‌کند و کار می‌کند گمان می‌کنم حق داشته باشد که ما برای او کاری بکنیم که اقلاً گور نشود (همان‌جا).

به نظر امیراعلم برای پیشرفت ایران باید فداکاری کرد و میهن‌دوستی واقعی را در خدمت کردن به مردم می‌دانست. او هر چه داشت و به دست آورد را در راه پیشرفت بهداشت ایران هزینه کرد:

از نوزده سال قبل که از اروپا به ایران مراجعت کرده‌ام در سایه توجهات هم‌وطنان عزیز به مقامات عالی رسیده‌ام. وزیر هم بوده‌ام. وکیل هم بوده‌ام حالا هم هستم. این مقامات من همه حقوق داشته است. حقوق آنها را خوب است در یک صفحه بنویسند جمع بزنند. وجوهی را هم که بنده شخصاً برای امور صحت مملکتی خرج کرده‌ام اگر در صفحه دیگر جمع بزنند و مقایسه نمایند معلوم می‌شود که بنده همیشه مجاناً خدمت کرده‌ام و این حقوق‌هایی را که در ازای زحمات خود دریافت می‌داشتم به صورت مریضخانه به وطنم رد کرده‌ام (مذاکرات، دوره ۵، جلسه ۱۸۹).

همین فداکاری‌ها و مردم‌دوستی امیراعلم سبب می‌شد که به هر ولایتی که سر می‌زد، مردم طرفدار او می‌شدند، چنان‌که مردم مشهد، درگز و شاهرود با رأی بالا او را به عنوان نماینده خود به مجلس شورای ملی فرستادند. این ارتباط با توده مردم یکی از رازهای موفقیت امیراعلم در پیشبرد برنامه‌های بهداشتی بود.

دکتر امیراعلم ارتباط خوبی با همه قشرهای جامعه داشت و همواره از این ارتباط برای بهبود بهداشت مردم ایران بهره‌برداری می‌کرد. او هر جا که لازم و امکان‌پذیر بود از مقامات سیاسی کمک می‌گرفت و اگر همراهی نمی‌دید به سوی نیکوکاران دست دراز می‌کرد و چنان‌که گفته شد، او بیمارستان احمدیه، شیروخورشید سرخ و درمانگاه حضرتی مشهد را به کمک نیکوکاران ساخت و نوسازی کرد. همکاری او و سید رضا فیروزآبادی در ساخت درمانگاه نمونه‌ای شاخص از خیرخواهی واقعی یک دانش‌آموخته اروپا و یک روحانی سنتی است. در ۱۳۱۲ش سید رضا فیروزآبادی که حقوق چندسال نمایندگی مجلس شورای ملی را نگرفته بود، این سرمایه را با کمک دکتر امیراعلم برای ساخت درمانگاهی کوچک به کار گرفت. سپس چنان‌که وزیر بهداشتی وقت به نمایندگان مجلس گزارش داده است، وزارت بهداشتی آن درمانگاه را

توسعه داد و به بیمارستان تبدیل کرد، برای آن بودجه تعریف کرد و برای تشویق مردم به انجام چنین کارهایی همچنان نام فیروزآبادی را بر این بیمارستان جدید، حفظ کرد (مذاکرات مجلس، دوره ۱۵، جلسه ۲۵).

با این که امیراعلم در پایتخت و خارج از ایران پرورش یافته بود، توجه ویژه‌ای به وضعیت مردم ولایات داشت. در سال‌های آغازین دهه ۱۳۰۰ ش که بودجه صحیه بسیار ناچیز بود، طرحی را برای کاهش حقوق پزشکان سازمان‌های دولتی تهران به سود بودجه ولایات داده بود. او در دفاع از پیشنهاد خود به نمایندگان مجلس می‌گوید:

یک مملکتی که بودجه صحیه‌اش صد و سی و شش هزار تومان است، انصاف نیست کفیل این مؤسسه بیاید مثل سایر مؤسسات دولتی که بودجه کافی دارند پانصد یا سیصد تومان حقوق بگیرند. باید یک فداکاری کند و بنده پیشنهادم این بود که کفیل چنین مؤسسه با حفظ تمام مقامات فنی و علمی و اداری خودش، بیش از حقوق یک معاون اداره نگیرد ... بعضی از اطباء محترم هم که در مریضخانه‌ها هستند آنها هم از حقوقشان یک قدری صرف نظر کنند تا در سایه این عمل بتوان به بعضی نقاط که در آنجا امراض هست، کمک داد.»

ریاست دولت وقت این طرح را تصویب می‌کند و قرار می‌شود کسانی که نمی‌خواهند از حقوقشان بگذرند با همان حقوق خودشان، بلکه یک چیزی هم بیش‌تر به ولایات بروند! (مذاکرات مجلس، دوره ۵، جلسه ۱۹۷).

امیراعلم ارتباط خوبی با پزشکان غربی داشت و همواره سپاس‌گذار پزشکان غربی بود که بهداشت نوین را برای ما به ارمغان آورده‌اند. برای مثال، در سخنرانی خود در گشایش مریضخانه احمدیه می‌گوید:

در خاتمه لازم می‌دانم تشکرات صمیمی خود را به معلمین جلیل‌القدر نظامی و غیرنظامی فرانسوی تقدیم دارم و به زبان رسا اظهار نمایم که اگر خدمتی به مملکت و وطن خودم از دستم برآمده است، نتیجه زحمات و تعلیمات آن ذی‌شأنان است. لهذا افتخار آن راجع به ایشان است (تشید، ص ۴۲).

با این همه، اگر ستمی از جانب خارجی‌ان بر مردم ایران وارد می‌شد، کوتاه نمی‌آمد و در حد توان با آن مقابله می‌کرد. هنگامی که لاتس و لبلان، دو استاد فرانسوی دارالفنون، گماشته خود را با ضرب شلاق کشتند، دکتر امیراعلم و دکتر علی پرتو (حکیم اعظم) از سوی وثوق‌الدوله، وزیر خارجه، برای رسیدگی فرستاده شدند. با وجود

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت... ۲۶۷/

فشارهای سیاسی سفارت فرانسه، به سبب پافشاری دکتر امیراعلم جلسه محاکمه‌ای با حضور پزشکان سفارت‌خانه‌های روس، آلمان و انگلیس در وزارت خارجه برپا شد و آنان محکوم و از ایران اخراج شدند (راهنمای دانشکده، بخش یکم، ص ۶۰).

امیراعلم به تاریخ پربار پزشکی ایران آگاه بود و همواره به پزشکانی مانند رازی و ابن سینا افتخار می‌کرد. او در مقدمه‌ای که بر کتاب کالبدشناسی توصیفی نوشته است به معرفی پیشینه این علم در ایران از روزگار باستان تا دوره درخشش پزشکان ایرانی در دوره اسلامی پرداخته است. امیراعلم در سخنرانی‌های خود هر جا که نیاز می‌دید از پیشینه پزشکی ایران برای مجاب کردن مخاطبان برای همراهی با او برای پیشرفت دوباره پزشکی ایران بهره‌برداری می‌کرد. برای مثال، در دفاع از تمدید قرارداد دکتر کراندل برای ریاست بر انستیتو پاستور ایران می‌گوید:

مگر هوش طبای ایرانی کم‌تر از هوش طبای خارجه است؟! خیر این طور نیست، برای این که تاریخ به ما نشان داده که اولین اساتید معالجه، ایرانی بوده‌اند. بوعلی سینا و سایرین که تا صد سال پیش حتی کتاب‌های آنها را در ممالک خارجه در دارالفنون‌ها تدریس می‌کردند و ترجمه لاتینی کتاب بوعلی سینا هفده مرتبه تجدید شده است.

سپس یادآور می‌شود که کمبود وسایل پژوهش سبب عقب‌ماندگی ما شده است و اکنون کراندل این وسایل را در انستیتو پاستور برای ما فراهم می‌کند (مذاکرات، دوره ۷، جلسه ۸۶).

نتیجه‌گیری

همچنان که فلور در پژوهش خود در باره بهداشت عمومی در دوران قاجار نتیجه‌گیری کرده است، در آن دوره نه تنها خدمات سلامت عمومی وجود نداشت، بلکه بهداشت به طور کلی مورد توجه نبود (فلور، ص ۳۰۵). نوشتن رساله‌هایی در باره اهمیت بهداشت برای مردم و برای دولت مردان گواهی است بر این که کم‌ترین توجه به اصول بهداشتی وجود نداشت. برای مثال، در ۱۸۶۵م/۱۲۸۲ق/۱۲۴۴ش که دست‌کم ۵۰/۰۰۰ بیمارستان در جهان وجود داشت، رساله‌ای در ایران نوشته شده است که برای دولت مردان شرح می‌دهد ساختن بیمارستان تا چه اندازه برای سلامتی مردم و ارتش مهم است (ابراهیم‌نژاد، ص ۲۶ و ۵۳). معرفی پزشکی غربی در ایران که از دهه ۱۸۰۰م آغاز شده بود، نتوانست تغییری در این وضعیت بدهد و حدود ۱۵۰ سال دیگر مردم

ایران همچنان قربانی بیماری‌های واگیر بودند. سرانجام، «نیروی دانش برای تغییر وضعیت سلامتی عمومی در ایران، توسط گروهی کوچک اما فزاینده از اصلاح‌طلبان حاصل آمد» و کوشش این ایرانیان بهره‌مند از دانش روز در کنار مشاوره و کمک پزشکان غربی سبب بالندگی پزشکی نوین در ایران شد (فلور، ص ۳۰۸).

امیراعلم یکی از این نیروهای اصلاح‌طلب بود که کوشش برای بهبود بهداشت ایران را از همان لحظه ورود به کشور آغاز کرد. او در مطبش به درمان بیماران می‌پرداخت، در دارالفنون و مدرسه طب و سپس دانشگاه تهران به آموزش پزشکی نوین می‌پرداخت. بخش کالبدشناسی دانشکده پزشکی را راه‌اندازی کرد و کتاب کالبدشناسی توصیفی را نوشت. او در پی‌ریزی سازمان دانشگاه تهران و سازمان نوین دانشکده پزشکی نقش داشت. امیراعلم در ساخت بیمارستان و درمانگاه از پیشگامان بود. او به عنوان یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی در تصویب قانون‌های بهداشتی مانند قانون آبله‌کوبی اجباری نقشی بنیادی داشت. امیراعلم این کارهای بزرگ را در دوره‌ای انجام داد که ایران از درآمدهای نفتی بهره‌مند نبود و ارزش سرمایه‌گذاری در زمینه بهداشت برای دولت‌مردان روشن نبود. بنا بر این، امیراعلم را می‌توانیم یکی از بنیان‌گذاران اصلی آموزش پزشکی نوین و بهداشت نوین در ایران بدانیم، چنان‌که در سندی از ۱۳۳۹ش از او با عنوان «بنیانگذار دانشکده پزشکی و بانی جمعیت شیر و خورشید» یاد شده است (سازمان اسناد، ۲۷۰/۳۴۷).

این پژوهش آشکارگر موضوع دیگری نیز هست و آن نقش مجلس شورای ملی در بهبود آموزش و بهداشت در ایران است. با همه کوششی که پزشکان خارجی و ایرانی در دوره قاجار برای بهبود بهداشت ایران داشتند، وضعیت بهداشت مردم ایران چندان تغییر نکرد و کشتار مردم به سبب بیماری‌های واگیر همچنان ادامه داشت. با آغاز به کار دومین دوره مجلس شورای ملی که از حضور نمایندگان پزشک مانند دکتر امیراعلم بهره‌مند بود، نخستین قانون‌ها برای بهبود وضعیت بهداشت به تصویب رسید. از این زمان بود که خواست نمایندگان مردم به جای «لطف ملوکانه» برای تغییر در زندگی مردم تصمیم‌گیری می‌کرد. به کوشش نمایندگان مردم بود که برنامه اعزام دانشجو به خارج جنبه قانونی پیدا کرد و بازگشت این دانش‌آموختگان به کشور به نسل کسانی مانند امیراعلم فرصت داد تا سازمان‌های آموزشی نوین و بیمارستان‌های پیشرفته را بنیان‌گذاری کنند. بنا بر این، پیشرفت آموزش و بهداشت در ایران را باید یکی از

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت... ۲۶۹/

دستاوردهای مهم جنبش مشروطه بدانیم که زمینه را برای فعالیت‌های ثمربخش میهن‌دوستانی چون دکتر امیراعلم فراهم کرد.

منابع:

- الگود، سریل. (۱۳۷۱ش). تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه دکتر باهر فرقانی. تهران: امیرکبیر.
- امیراعلم، امیر. (۱۳۹۲ش). نامه احمدی یا حفظ‌الصحة اسلامی. تهران: چاپ سنگی (مطبعة استاد آقامیرزا علی اصغر).
- _____. (۱۳۲۷ش). کالبدشناسی توصیفی (جلد یکم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- «تاریخی از فرهنگستان ایران». نامه فرهنگستان. (۱۳۲۲ش). شماره ۱، ص ۶-۱۹، ۱۳۲۲ش.
- تشید، علی‌اکبر. (۱۳۴۰ش) ارمغان جاوید یا زندگانی و شخصیت یکی از رجال میرز وطن‌خواه ایران یا اعمال رشیده خلدآشیان دکتر امیراعلم. انتشارات مجله تاریخ اسلام.
- حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۵۴ش). «یادداشت‌هایی از عصر پهلوی، شماره ۲۸، دانشگاه تهران چگونه پدید آمد؟». مجله وحید، شماره ۴۲، ص ۱۹-۲۵.
- _____. (۱۳۵۴ش). «یادداشت‌هایی از عصر پهلوی، شماره ۲۹، دانشگاه تهران چگونه پدید آمد؟». مجله وحید، شماره ۱۷۹، ص ۱۸۷-۱۹۱.
- _____. (۱۳۵۴ش). «یادداشت‌هایی از عصر پهلوی، شماره ۳۰، دانشگاه تهران چگونه پدید آمد؟». مجله وحید، شماره ۱۸۱، صص ۴۱۹-۴۲۷.
- راهنمای دانشکده پزشکی، داروسازی، دندان‌پزشکی، بیمارستان‌ها و آموزشگاه‌های وابسته. (۱۳۳۲ش). به کوشش جهان‌شاه صالح. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- روزنامه مجلس. شماره ۳۱، دوشنبه ۶ ذیحجه ۱۳۲۴ق/ ۱۲۸۵ش.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۶۶ش). گزارش یک زندگی. لندن: پوکا پرینت.
- فلور، ویلم. (۱۳۸۶ش). سلامت مردم در ایران قاجار. ترجمه ایرج نبی‌پور. بوشهر: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.
- فووریه، ژوانس. (۱۳۸۵ش). سه سال در دربار ایران: خاطرات دکتر فووریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه. ترجمه عباس اقبال. تهران: نشر علم.
- کاسمی، نصرت‌الله. (۱۳۸۷ش). «خاطرات دکتر نصرت‌الله کاسمی، پزشک، شاعر و سیاستمدار». به کوشش دکتر محمدمهدی موحدی. مجموعه مقالات: نشریه داخلی، شماره ۵۰.

۲۷۰/ تاریخ علم، دوره ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

محبوبی اردکانی، حسین. (۱۳۵۰ش). تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی آموزشی ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

_____. (۱۳۷۰ش). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (جلد یکم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مستوفی، عبدالله. (۱۳۴۱-۱۳۴۲ش). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار. تهران: زوار.

مظفرالدین شاه قاجار. (۱۳۱۷ق/۱۹۰۰م). سفرنامه مبارکه شاهنشاهی (سفر یکم). مهر، بوذرجمهر. (۱۳۸۲ش). «زرتشتیان معاصر ایران در مصاحبه با دکتر بوذرجمهر مهر». به کوشش مرتضی رسولی. تاریخ معاصر ایران. شماره ۲۸، ص ۱۶۲-۱۲۳. نفیسی، ابوتراب. (۱۳۵۲ش). «نظری به وضع آموزش دبستان، دبیرستان و دانشکده در پنجاه سال قبل (بخش ششم)». مجله وحید (خاطرات)، شماره ۲۷، ص ۳۳-۳۷. وحیدنیا، سیف‌الله. (۱۳۵۲ش). «پارلمان ایران، دوره دوم». مجله وحید (خاطرات)، شماره ۲۶، ص ۷۹-۸۲.

یغمایی، اقبال. (بهمن ۱۳۵۱ش). «امیراعلم بیست و سومین وزیر معارف و اوقاف». ماهنامه آموزش و پرورش. شماره ۶۵، ص ۲۸۵-۲۹۰.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۸۸، صورت مشروح مذاکرات روز پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ق.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۱۷۲، صورت مشروح مذاکرات روز سه‌شنبه ۵ شهر، ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۸ق.

مشروح مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۲۰۸، صورت مشروح مذاکرات روز پنج‌شنبه ۹ شهر صفر ۱۳۲۹ق.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲، جلسه ۲۵۳، صورت مشروح مذاکرات یوم سه‌شنبه غره شهر جمادی‌الآخر ۱۳۲۹ق.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۴، جلسه ۱۶، صورت مشروح مذاکرات یوم یک‌شنبه، ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۹ق مطابق ۲۹ برج اسد ۱۳۰۰ش.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۳۳، صورت مشروح مجلس یوم پنجشنبه ۱۲ برج سرطان ۱۳۰۳ مطابق ۲۹ ذی‌قعدة ۱۳۴۲ق.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۹۵، صورت مشروح مجلس یوم سه‌شنبه ۲۴ قوس ۱۳۰۳ مطابق ۱۹ شهر جمادالاولی ۱۳۴۳ق.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۸۸، صورت مشروح مجلس روز يك‌شنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۰۴ مطابق ۱۳ ذیحجه ۱۳۴۳ق.

نقش دکتر امیراعلم در پیشرفت بهداشت.../ ۲۷۱

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۸۹، صورت مشروح مجلس روز سه‌شنبه ۱۶ تیر ماه ۱۳۰۴ مطابق ۱۵ ذیحجه ۱۳۴۳ ق.
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۹۷، صورت مشروح مجلس روز پنج‌شنبه ۲۱ شهر صفر ۱۳۴۴ مطابق ۱۹ شهریور ۱۳۰۴ ق.
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۷، جلسه ۸۶، صورت مشروح مجلس روز پنج‌شنبه ۲۱ آذرماه ۱۳۰۸ مطابق ۱۰ رجب ۱۳۴۸ ق.
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۹، جلسه ۸۵، صورت مشروح مجلس روز سه‌شنبه ۸ خردادماه ۱۳۱۳، ۱۵ صفر ۱۳۵۳ ق.
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۲، جلسه ۱۳۲، صورت مشروح مجلس روز پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۲۰ ش.

(بازیابی شونده از نشانی: <http://www.ical.ir>)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سندهایی با شماره‌های ۲۷۰/۳۰۵، ۲۷۰/۳۱۵، ۲۷۰/۳۴۷، ۲۹۷/۲۳۵۶۶، ۲۴۰/۳۳۱۴۵، (بازیابی شونده از نشانی:

<http://www.nlai.ir>)

Thomson, Th. (1904). *The International Sanitary Convention of Paris, 1903*.

London: Darling and Son LTD.

Ebrahimnejad, H. (2004). *Medicine, Public Health and the Qajar State: Patterns of Medical Modernization in Nineteenth-Century Iran*. Leiden, Netherlands: Koninklijke Brill NV.